



بلاغت التفات در قرآن کریم

(از ص ۳۰ - ۴۴)

دکتر ابراهیم زارعی فرا

چکیده

هرگاه گوینده پس از سه کارگیری یکی از ضمائر تکلم خطاب و غیبت بار دیگر از یکی دیگر از این ضمائر بهره برد به گونه‌ای که مرجع هر دو یکی باشد از اسلوب «التفات» استفاده کرده است.

التفات به طور عموم باعث می‌شود خستگی مخاطب را - که بر اثر توالی کلام بر یک منوال پیش می‌آید - بزداید و توجه بیشتر او را به کلام جلب کند. افزون بر این ویژگی، هر یک از موارد ششگانه التفات (پنج مورد آن به طور قطع در قرآن آمده است) به طور خاص نیز دارای ویژگی‌هایی هستند که به عنوان نمونه می‌توان به ویژگی «دلالت بر تقرب و اکرام» در التفات از غیبت به خطاب اشاره کرد.

البته ذکر این نکته ضروری است که ویژگی‌های این اسلوب بلاغی به موارد یاد شده ختم نمی‌شود. بلکه برای کشف زیبایی‌ها و لطایف فراوان موجود در آن باید تک تک موارد را به طور جداگانه مورد دقت و تیزبینی قرار داد و در هر جایگاهی به لطایف و ظرایف ویژه آن دست یافت.

کلید واژه‌ها: التفات، تکلم، خطاب، غیبت.

مقدمه (طرح مسأله)

قرآن بزرگ‌ترین معجزه پیامبر اکرم (ص) است که از دیرباز از جنبه‌های مختلف مورد توجه مسلمانان قرار داشته است. یکی از جنبه‌های اساسی و ارزشمند اعجاز این کتاب آسمانی، اعجاز لغوی آن است. بلاغت موجود در قرآن به گونه‌ای است که تاکنون کسی را یارای هم‌وردی با آن نبوده است. دانشمندان و مفسران اسلامی با نشان دادن نمونه‌های اعجاز‌آمیز بلاغت قرآن، خدمات ارزشمندی به اسلام تقدیم نموده‌اند. اما قرآن دریای بی‌کرانی است که هیچ‌گاه زیبایی‌های بلاغی آن به پایان نمی‌رسد و هر روز نکته‌های لطیف و ظریفی از آن کشف می‌شود و گوشه دیگری از اعجاز این کتاب نمایان می‌گردد.

در این نوشته قصد داریم به بلاغت التفات بپردازیم و نمونه‌هایی از این صنعت بلاغی را در کتاب جاودان خداوند مورد بررسی قرار دهیم و در حد توان نقاب از چهره زیبایی‌های آن کنار زنیم.

التفات

التفات یکی از موضوعات علم معانی است که بلاغیان آن را در ذیل مبحث «بیرون بردن کلام از مقتضای ظاهر» آورده‌اند و آن را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «بیان یک معنی به یکی از راه‌های سه‌گانه تکلم، خطاب و غیبت پس از بیان آن معنی، به یکی دیگر از آن راه‌های سه‌گانه، به گونه‌ای که بیان دوم برخلاف مقتضای ظاهر و انتظار مخاطب باشد» (تفتازانی، ۱/۱۱۶؛ جرجانی، ۱۰). به تعبیر دیگر هرگاه گوینده پس از به کارگیری یکی از صیغه‌های سه‌گانه فوق در گفتار خویش به صیغه‌ی دیگری منتقل گردد و مرجع هر دو صیغه یک چیز باشد، با یکی از موضوعات علم معانی به نام «التفات» روبرو هستیم. با این تعریف، عباراتی چون: «فستبصر و یبصرون» و «یا

اینها الذین آمنوا» در دایره التفات جای نمی‌گیرند؛ زیرا در عبارت اول، مرجع دو ضمیر (انت) مستتر در (تبصر) و (واو) در (یبصرون) یک چیز نیستند و در عبارت دوم هر چند اسم موصول، با وارد شدن حرف ندا در معرض خطاب قرار گرفته است، اما نمی‌توان گفت (یا ایها الذین آمنتم) زیرا از دیدگاه نحویان عائد موصول باید به صیغه غیبت باشد. بنابراین در این عبارت، «التفات» وجود ندارد (رک: تفتازانی، ۱۱۷/۱).

البته سکاکی تعریفی عام‌تر از تعریف پیشین که مربوط به جمهور بلاغیان است ارائه کرده؛ از دید سکاکی در التفات، نیازی نیست که ابتدا، عبارت با یکی از راه‌های سه‌گانه تکلم، خطاب و غیبت و پس از آن با راهی متفاوت با آن بیان گردد. بلکه حتی اگر یک بار از یکی از راه‌های سه‌گانه برخلاف مقتضای ظاهر و انتظار مخاطب استفاده گردد، هم التفات است. مانند: «تطاول لیلک» در بیت:

«تطاول لیلک بالاثمد» و نام الخلی و لم أرقد»

که مقتضای ظاهر «تطاول لیلی» است اما شاعر برخلاف انتظار به جای ضمیر متکلم، از ضمیر مخاطب استفاده کرده است (همو، ۱۱۶).

بنابراین، تعریفی که جمهور بلاغیان ارائه کرده‌اند در دایره تعریف سکاکی قرار می‌گیرد اما تعریف سکاکی عام‌تر است. بررسی و نقد این تعاریف، فرصت دیگری را می‌طلبد.

به هر رو، این نوشته، تعریف جمهور بلاغیان را مدنظر قرار داده است، زیرا درصدد بررسی این صنعت بلاغی در آیات قرآن کریم است، و اکثر مفسرانی که به این موضوع اهتمام ورزیده‌اند، طبق همین تعریف، موضوع التفات را مورد بررسی بلاغی قرار داده‌اند.

همان‌گونه که در تعریف آمده است، التفات از یکی از صیغه‌های سه‌گانه به صیغه دیگر انجام می‌گیرد. به عبارت دیگر، التفات از هر یک از صیغه‌های سه‌گانه به دو صیغه‌ی دیگر ممکن است که حاصل آن شش مورد می‌شود:

۱. التفات از تکلم به خطاب
۲. التفات از تکلم به غیبت
۳. التفات از خطاب به تکلم
۴. التفات از خطاب به غیبت
۵. التفات از غیبت به تکلم
۶. التفات از غیبت به خطاب

در قرآن کریم، پنج مورد از موارد شش گانه، به طور قطع یافت می‌شود و التفات از خطاب به تکلم مورد تردید است و نمونه‌هایی که برخی از کتب بلاغی آورده‌اند، نمی‌توان به طور قطع پذیرفت. مثلاً در آیه: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود، ۹۰) که برخی اعتقاد دارند چون در «ربکم» ضمیر مخاطب و در «ربی» ضمیر متکلم آمده است پس التفات از خطاب به تکلم وجود دارد، در صورتی که مهم کلمه «رب» است که هر چند ضمیر متکلم یا مخاطب به آن اضافه شده، اما خودش همچنان غایب است، و دیگر التفاتی در آن صورت نگرفته است.

توجیه بلاغی التفات

اکثر بلاغیان، نکته بلاغی التفات را در این دانسته‌اند که: توالی کلام بر یک نوع ضمیر، باعث خستگی مخاطب می‌گردد و با التفات می‌توان خستگی را از مخاطب برداشت و توجه بیشتر او را به کلام جلب کرد (حسین، ۲۸۲؛ هاشمی، ۲۱۳). بلاغیان همچنین برای هر یک از انواع التفات، توجیهاات خاصی ارائه کرده‌اند؛ مثلاً امام فخر رازی، التفات از غیبت به خطاب را دالّ بر تقرّب و اکرام، و التفات از خطاب به غیبت را دالّ بر دوری و غضب می‌داند (فخر رازی، ۶۹/۱۷). اما این توجیهاات بلاغی در التفات، یک امر کلی است که بر هر نوع التفاتی در هر موقعیتی صادق است، ولی استفاده از این پدیده‌ی بلاغی که مربوط به علم معانی و خروج کلام از مقتضای ظاهر آن می‌شود، دارای نکات و لطایف دیگری نیز هست که در جایگاه کاربرد آن در کلام،

روشن و هویدا می‌گردد (تفتازانی، ۱۱۹/۱). ابن جنی با بررسی تعدادی از آیات قرآن کریم، به نکات زیبا و لطایف دلنشینی از این اسلوب بلاغی پرداخته است که از آن جمله می‌توان به التفات در آیات سوره فاتحه، اشاره کرد؛ ایشان به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اشاره می‌کند که با اسلوب خطاب آمده و پس از آیاتی قرار دارد که با اسلوب غیبت بیان شده‌اند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ». ابن جنی می‌گوید: «درجه حمد از عبادت پایین‌تر است به همین دلیل نیز انسان می‌تواند انسان دیگر را حمد کند، اما عبادت مخصوص خداوند است و انسان از آن بهره‌ای ندارد. از همین رو قرآن، حمد را که در درجه پایین‌تری از عبادت قرار دارد با اسلوب غیبت، به خدا نسبت داده است، اما عبادت را که نهایت اطاعت و تقرب به شمار می‌رود، با اسلوب خطاب آورده است، تا انسان نهایت اطاعت خود را رو در رو با خدا در میان بگذارد» (ابن جنی، ۱۸۸/۲). در این مقاله تلاش شده است موارد مختلف التفات در آیات قرآن کریم مورد بررسی قرار بگیرد و نمونه‌هایی از لطایف این پدیده بلاغی نشان داده شود:

۱. التفات از تکلم به خطاب: مانند «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

(یس، ۲۲).

در مورد این شخص که در آیه از او سخن رفته است اختلاف نظر وجود دارد، برخی آن را حبیب ابن مری و گروهی حبیب بن اسرائیل دانسته‌اند. قرطبی می‌گوید: در این آیه، التفات از تکلم (لا أعبد) به خطاب (ترجعون) صورت گرفته است؛ او در خصوص این التفات گفته است: «این شخص، فطرت را به خودش نسبت داده است، زیرا این نعمتی است که خداوند بر او ارزانی کرده است و مستوجب شکر است، و بعث را به مخاطبان‌ش که کافران بوده‌اند، نسبت داده است تا تأثیر بیشتری داشته باشد» (قرطبی، ۲۱/۱۵). بسیاری از بلاغیان ذکر کرده‌اند که اصل کلام این گونه بوده است: «وَمَا لَكُمْ لَا تَعْبُدُونَ الَّذِي فَطَرَكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». اما به نظر می‌رسد اگر اصل کلام را

(و مالی لا أعبدُ الذی فطرنی و إلیه أُرْجِع) قرار دهیم، هماهنگی بیشتری بین آیاتی که پس از این آیه آمده است، برقرار نموده ایم. زیرا آیات بعدی نیز همه، با ضمیر متکلم بیان شده اند: «أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ... إِنِّی إِذَا لَفِی... إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ» کسانی که اصل کلام را طبق نظر اول قرار داده اند، ظاهراً این آیه را با آیات پیشین هماهنگ دانسته اند، زیرا در آیات پیشین، ضمائر به صورت مخاطب آمده است، و از همین آیه، ضمائر به متکلم تبدیل می شوند. و در همین آیه، التفات رخ می دهد، و این امر باعث می شود، تبدیل در رویه آیات از ضمیر جمع مخاطب به متکلم وحده به یکباره صورت نگیرد، و در حقیقت این آیه به عنوان پلی بین آیات پیشین با ضمیر جمع مخاطب و آیات پسین با ضمیر متکلم وحده قرار گیرد. لذا خود این آیه دارای هر دو نوع ضمیر و در نتیجه التفات از خطاب به تکلم است. اما باید توجه کرد که چون از این آیه به بعد ضمائر، به متکلم تبدیل می گردند، وجود ضمیر متکلم، اصل و ضمیر مخاطب، فرع خواهد بود، به خصوص که در تفسیر این آیه آمده است که قوم این شخص از او پرسیدند: آیا تو هم پیرو آن پیامبران هستی؟ که آن شخص در جواب آن ها گفت: «و مالی لا أعبد الذی فطرنی و إلیه تُرْجِعون» (طبری، ۱۰۳/۲۲). لذا انتظار آن است که به جای (تُرْجِعون)، (أُرْجِع) آمده باشد، اما جایگزین شدن فعل مخاطب به جای متکلم، باعث تأثیرپذیری بیشتر مخاطب از معنای فعل که همان بعث است، می گردد. نمونه دیگری برای این مورد از التفات یافت نشد.

۲. التفات از تکلم به غیبت: مانند «فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ. وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (آل عمران، ۵۶ - ۵۷).

در آیه نخست (فأعذبهم) به صیغه تکلم آمده است. اما در آیه دوم (فیوفیهم) به صیغه غیبت بیان شده است. در آیه نخست که سخن از عذاب کردن کافران است، خداوند حضور خویش را با ضمیر متکلم اعلام داشته است تا به این معنا اشاره نماید که ذات اقدسش خود، با آن ها سخن می گوید و عذاب کردنشان را خود به عهده

می‌گیرد و به این وسیله بار روانی حاصل از این رو در رو سخن گفتن را در آن‌ها می‌افزاید و البته تذییل آیه با عبارت «وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ» نیز می‌توان مؤید این مطلب باشد، زیرا طرف آن‌ها خداوند است و دیگر هیچ یاری‌گری برای آن‌ها وجود ندارد که آن‌ها را از این رویارویی مستقیم با ذات او برهاند، یا تخفیفی در عذابشان اعمال نماید. اما در آیه دوم که سخن از پاداش دادن به مؤمنان است، با ضمیر غیبت بیان گشته است تا از جو حاکم بر آیه پیش فاصله بگیرد و در نتیجه پاداش دادن به مؤمنان در جو کاملاً متفاوت با جوّی باشد که کافران در آن عذاب می‌شوند و چنانچه آلوسی می‌گوید: چون پاداش دادن به مؤمنان از آثار رحمت بی‌کران الهی است و به مانند عذاب کردن، سبب به سختی افتادن نفس نمی‌گردد لذا خداوند با این التفات از سختی مخاطب قرار دادن آن‌ها روی گردانده و به ضمیر غیبت روی آورده است (آلوسی، ۱۸۵/۳). و تذییل آیه با عبارت «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» مؤید همین دوستی است؛ زیرا خداوند آن قدر نسبت به مؤمنان مهربان است که پاداش آن‌ها را به طور کامل به آن‌ها پرداخت می‌کند و هر کس که به خودش ظلم روا بدارد و در نتیجه موفق به رسیدن به این درجه نشود، خداوند او را دوست نمی‌دارد، آری او را دوست نمی‌دارد. زیرا موفق به کسب اجر کامل و پاداش تام برای خویش نشده است، لذا چون خداوند انسان مؤمن را دوست می‌دارد ظلم به او را ناپسند می‌داند. بنابراین، معنای بسیار لطیفی در این التفات وجود دارد که اگر صیغه این افعال به روال طبیعی مثلاً هر دو با صیغه متکلم (روال آیه قبل و بعد این آیه به حالت تکلم است) می‌بود، این معنای لطیف نمی‌توانست به دست آید.

نمونه دیگری برای التفات از تکلم به غیبت، آیه مربوط به تغییر قبله است که می‌فرماید: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الْأُدِينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِعَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (البقرة، ۱۴۴). در این آیه خداوند تعالی،

ترضیها

تغییر قبله را از بیت المقدس به کعبه با استفاده از ضمیر متکلم، به خود نسبت داد تا هرگونه شائبه‌ای را مبنی بر این که رسول الله (ص) به خاطر دوست نداشتن مشترک بودن قبله مسلمین و اهل کتاب، خود شخصاً اقدام به تغییر قبله نموده است، کاملاً مردود بشمارد، هرچند که ایشان علاقمند به این تغییر بوده‌اند. البته در ادامه آیه به این امر، اشاره شده است که خود اهل کتاب نیز این موضوع را به خوبی می‌دانستند، اما از روی عنادت به گونه‌ای دیگر تأویل می‌کردند «وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» و گویا خداوند خواسته است سخنان آن‌ها را که حتی خلاف اعتقاد خودشان نیز بوده است، و تنها می‌توانسته است جنبه تبلیغاتی داشته باشد مردود بشمارد، و این تغییر را با ضمیر متکلم مع‌الغیر (که بیانگر قدرت نیز می‌باشد) بیان فرماید. اما در عبارت «لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» که علی‌القاعده می‌بایست (لیعلمون أنه الحق منّا) باشد، اسلوب غیبت به کار گرفته شده است، چون نیازی به اسلوب تکلم نیست و شاید به جای (منّا)، (من ربهم) به کار رفته است، تا بیان دارد که اهل کتاب می‌دانند که تغییر قبله از جانب خدایشان اتفاق افتاده است. اما چون آن‌ها برخلاف این باور، سخن گفته‌اند، گویی خداوند را به خوبی نشناخته‌اند که برخلاف اعتقاد خود عمل کرده‌اند بنابراین به جای این که گفته شود (از جانب ما) فرمود (از جانب پروردگارشان) تا بیان نماید که این کردار آن‌ها، باعث شده است تصور گردد، آن‌ها خداوند تعالی را خوب نشناخته‌اند. و خداوند هم از نسبت دادن آن‌ها با ضمیر متکلم به خود، خودداری کرده است.

مثال دیگری برای این التفات آیه ۱۳ کهف است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرَدْنَاهُمْ هُدًى» که در آغاز، خداوند با ضمیر متکلم مع‌الغیر «نحن نقص» سخن می‌گوید اما پس از آن، به غیبت «بربهم» تبدیل می‌شود، در صورتی که اگر عبارت به روال معمولی می‌بود، به جای «بربهم»، «بنا» قرار می‌گرفت. در توجیه این التفات، می‌توان گفت: به این دلیل، التفات از تکلم به غیبت صورت

گرفته است که علت گرایش اصحاب کهف به ایمان، ربوبیت خداوند بوده و خود آن‌ها نیز در آیات بعد، از ربوبیت سخن گفته‌اند (رک: آلوسی، ۲۱۸/۱۵). بنابراین، از اسم ظاهر (رب) استفاده شده است تا ضمن اعلام ایمان آن‌ها، مستدل بودن آن نیز اثبات گردد. آیه بعدی، مؤید همین مطلب است: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» (الکهف، ۱۴). به دیگر عبارت، قرار گرفتن «رب» به جای «بنا»، بیانگر آن است که ایمان آن‌ها از روی شناخت است، زیرا کلمه «رب» در برگیرنده بسیاری از اوصاف خداوند است که ضمیر، نمی‌تواند آن را بیان کند.

التفات از خطاب به غیبت: مانند: «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَينَ بِهِمْ رِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن لَّأُنْجِيتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِعَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (یونس، ۲۲ - ۲۳). زمخشری در ذیل این آیه، فایده التفات از خطاب به غیبت را مبالغه ذکر کرده و گفته است با التفات از خطاب به غیبت، گویی خداوند خواسته است این حالت آن‌ها را به دیگران بازگو کند و تعجب آن‌ها را برانگیزد، و انکار و تقبیح آن‌ها را در پی آورد (زمخشری، ۳۲۳/۲). ابوحیان در توجیه این التفات، پس از ذکر گفته زمخشری به نکته ظریف دیگری اشاره نموده است، او می‌گوید: «آنجا که خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» نعمت خود را برای مخاطبان یادآوری می‌کند و از آنجا که این افراد یعنی کسانی که در دشت و دریا در حرکت و سفر هستند از هر دو گروه مؤمن و کافر می‌توانند باشند، استفاده از روش خطاب، متناسب و دربرگیرنده همه می‌باشد، تا آن دسته که مؤمن و پارسا هستند همچنان به شکرگزاری خود پایبند بمانند، و آن دسته که کافر و خدا ناشناسند، این نعمت خداوندی را به یاد آورند و از

کفر خود دست بردارند. اما چون در ادامه اشاره می‌شود که هنگامی که خداوند ایشان را از این حادثه نجات می‌دهد، آن‌ها باز هم به عصیان و سرکشی خود ادامه می‌دهند. در اینجا خداوند از روش خطاب به غیبت التفات نموده است تا مؤمنان، مخاطب صدور چنین حالتی که مآلاً به بغی و سرکشی می‌انجامد، قرار نگیرند» (ابوحیان، ۱۳۸/۵ - ۱۳۹؛ ابن عاشور، ۵۵/۱۱).

این نوع التفات را در آیات زیر نیز می‌توان پیگیری کرد:

«ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون. یطاف علیهم بصحافٍ من ذهبٍ واکوابٍ و فیها ما تشبهه الأنفس وتلد الأعیُن و أنتم فیها خالدون» (الزخرف، ۷۰ - ۷۱). علامه طباطبایی در خصوص این التفات گفته است: «علت انتقال از (ادخلوا) و (انتم فیها خالدون) با صیغه خطاب، به (یطاف علیهم) با صیغه غیبت برای اکرام و انعام آن‌هاست و به این خاطر به صیغه غیبت ذکر شده است که موضوع برخورداری آن‌ها از نعمت بهشت، برای دیگران هم ذکر شود تا غبطه و رشک آن‌ها را نیز برانگیزد» (طباطبائی، ۱۲۱/۱۸). همچنین این التفات باعث ایجاد حسرت در دل گمراهان و تکذیب‌کنندگان به وعده الهی نیز می‌گردد (عبدالکریم خطیب، ۱۳۶/۱۶). بنابراین آنجا که فخررازی پیرامون التفات در آیه ۲۲ و ۲۳ یونس اظهار می‌دارد که التفات از خطاب به غیبت، دال بر دوری و غضب می‌باشد، در همه موارد صدق نمی‌کند و شاید منظور ایشان در همان آیه مورد بحث بوده است و نه یک حکم کلی برای همه‌ی موارد. زیرا با توجه به آیات سوره زخرف این دلالت بر عکس می‌شود یعنی در این آیات، التفات از خطاب به غیبت برای انعام و تکریم آمده است و البته استفاده از صیغه غیبت به جای خطاب، برای احترام و بزرگداشت، بسیار رایج است؛ همان‌گونه که مثلاً در خطاب پادشاهان گفته می‌شود (سرورم چه دستور می‌دهند؟) بنابراین همان‌گونه که پیش‌تر نیز گذشت، دلالت‌های التفات باید به صورت موردی پی‌گیری شود، و صدور حکم کلی برای همه نمونه‌های یک التفات بدون توجه به مقام و موقعیت کلام، شایسته نیست.

۴- التفات از غیبت به تکلم: مانند: «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُشِيرُ سَحَابًا فُسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ» (فاطر، ۹). ابوعبدالله رازی در خصوص اسناد دو فعل (ارسال و تثیر) به غایب و دو فعل (سُقْنَا و أَحْيَيْنَا) به متکلم می‌گوید: «در آغاز، خداوند با نسبت دادن ارسال بادهای و برانگیخته شدن ابرها توسط بادهای، خود را به مخاطب معرفی می‌کند، و آن‌گاه که خود را با این افعال معرفی کرد می‌فرماید: خدایی که او را شناختی من هستم که ابرها را تشکیل می‌دهم و زمین را پس از مردن زنده می‌کنم» (ابوحیان ۳۰۲/۷). در اینجا می‌توان به سخنان رازی اضافه کرد که دو فعل اول کمتر از دو فعل آخر برای مخاطب قابل لمس و فهم است، زیرا دو فعل نخست مقدمه دو فعل بعدی به شمار می‌روند، چرا که در آغاز، وزش باد اتفاق می‌افتد و پس از آن، ابرها به جنبش درمی‌آیند، آنگاه باران نازل می‌گردد و زمین تفتیده سرسبز می‌گردد. و چون این دو فعل اخیر به انسان نزدیک‌تر است و انسان از آن‌ها به طور مستقیم سود می‌برد، از این رو خداوند، دو فعل اخیر را به متکلم اسناد داد. زیرا در اسناد فعل به متکلم، نزدیکی بیشتری وجود دارد همان‌گونه که در سوره زمر می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۱۷ - ۱۸) که خداوند، انابه را به شکل غیبت به خود نسبت داده است، اما بندگانی را که به سخن گوش فرا می‌دهند و از بهترین آن‌ها پیروی می‌کنند، به شکل متکلم (عبادی) به خود منتسب نموده است، و به روال معمول (عباده) نگفته است. آیه دوازده سوره فصلت هم متضمن همین التفات می‌باشد؛ آنجا که خداوند فرموده است «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (فصلت، ۱۲). در این آیه فعل‌های (قضی) و (أوحی) به صیغه غیبت و فعل زینا به صیغه متکلم آمده است که مفسران علت این التفات را عنایت و توجه بیشتر به قسمت دوم آیه دانسته‌اند (الوسی، ۱۰۴/۲۴؛ ابوالسعود، ۶/۸). یعنی خدای تعالی با نسبت دادن تزیین آسمان و حفظ آن

عَدِيم

سَمَاءِ

به خویشتن از طریق ضمیر متکلم مع‌الغیر، می‌خواهد این آفریده خویش را که برای دنیا و آخرت انسان سودمند است، مستقیم به خود منتسب نماید، زیرا در قسمت اول آیه، به امر خداوند در آسمان‌ها اشاره شده است که این (امر) یک مسأله کلی است و شامل همه امور می‌گردد. اما در قسمت دوم با ذکر (مصایح) به ستارگان مختلف اشاره می‌کند و ذکر مطلبی به طور خاص تأثیر بیشتری می‌گذارد. زیرا انسان، آن را به طور واقعی و جزئی می‌بیند (رک: ابن عاشور، ۲۵/۲۵).

برای این مورد التفات مثال‌های فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که در این جا به یک مورد دیگر می‌پردازیم: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَسْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَثُوبٌ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (البقرة، ۱۵۹ - ۱۶۰). در این آیات، خداوند ابتدا فعل «يلعنن» را به صورت غایبیت و پس از آن، فعل «أتوب» را به صورت متکلم ذکر فرموده است. یعنی التفات از ضمیر غایب به ضمیر متکلم انجام پذیرفته است. حال باید دید، این التفات چه توجیهی می‌تواند داشته باشد.

خداوند در این آیات، به کتمان‌کنندگان آیات روشن‌گر و هدایت الهی که در کتاب او تبیین شده است، اشاره کرده و می‌فرماید: «خداوند آن‌ها را نفرین می‌کند». پس از آن، خداوند کسانی را که از این کار توبه، و عمل خویش را اصلاح کنند و درصدد جبران آن برآیند، استثناء می‌کند و می‌فرماید: «توبه آن‌ها را می‌پذیرم». در عبارت اول، نفرین را با ضمیر غیبیت، و در عبارت دوم پذیرش توبه را با ضمیر تکلم، به خود نسبت داد تا نهایت رحمت و مهربانی خود را حتی در قالب عبارات بیان نماید و صفات زشت‌بندگان را هر قدر هم زشت باشد با دست خود از آن‌ها دور گرداند (طباطبایی، ۳۹۱/۱).

۵- التفات از غیبیت به خطاب: نمونه‌ی بسیار زیبای این التفات، آیات سوره فاتحه است که در قسمت «توجیه بلاغی التفات» به آن اشاره رفت. همچنین در آیه:

«عَالِيَهُمْ ذِيَابُ سُنَدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا. إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» (الإنسان، ۲۱ - ۲۲). در آیه نخست در کلمات (عالیهم)، (حُلُوا)، (سقاهم) و (ربهم) ضمیر ذکور غائب به کار گرفته شده است. اما در آیه بعدی در کلمه (لکم) و (سعیکم) از ضمیر ذکور مخاطب استفاده شده است. نکته بلاغی موجود در این التفات، شاید این باشد که خداوند در چندین آیه متوالی سخن از ابرار و نعمت‌های خویش برای آن‌ها به میان آورده است تا خواننده، احساس همراهی با این گروه را در خود ایجاد نماید و هنگامی که علاقه‌مندی خود را از قرار گرفتن در این گروه ابراز داشت، آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد و به آن‌ها اعلام می‌دارد که این همه نعمت، پاداش کار نیکو و تلاش‌های مورد تقدیر شماست. و بدین‌سان، خواننده را نیز جزء این گروه قرار می‌دهد.

در آیه‌های زیر نیز التفات از غیبت به خطاب آمده است «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا. لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» (مریم، ۸۸ - ۸۹). در آیه نخست فعل «قالوا» به شکل غایبیت و در آیه دوم فعل «جئتم» به شکل مخاطب آمده است که در نتیجه، با التفات از غیبت به خطاب روبه‌رو هستیم. برای توجیه این التفات باید گفت: آیه نخست در ادامه آیات پیش از خود، درباره مجرمان سخن می‌گوید که به صورت غایب بیان شده است. اما از آنجا که سخنان این مجرمان بسیار شنیع و ناپسند است، و ناروا به خداوند نسبت فرزند دادند، خدای تعالی آن‌ها را به طور مستقیم مورد خطاب قرار داد و فرمود: شما کار بسیار ناپسند و وقیحی انجام دادید. و بدین‌سان نهایت زشتی، نادانی و گستاخی آن‌ها را بی‌پرده به خودشان گوشزد می‌کند (ابوحیان، ۲۱۵/۶؛ ابن‌عاشور، ۱۷۰/۸).

در پایان لازم است به این نکته اشاره گردد از آنجا که مواردی از اختلاف قراءات به اختلاف صیغه‌های افعال مثل صیغه‌های غایب و مخاطب مربوط می‌شود، اهمیت توجه به التفات در توجیه قراءات نیز روشن می‌گردد (رک: سعد محمد، جم).

نتیجه

- التفات یکی از صنایع بلاغی است که در علم معانی از آن سخن می‌رود و در حقیقت جزء موارد خروج کلام از مقتضای ظاهر قرار می‌گیرد. با توجه به این که التفات، تغییر در اسلوب کلام و انتقال هر یک از تکلم، خطاب و غیبت به دیگری است، در نتیجه با شش صورت التفات روبه‌رو هستیم. از این میان انتقال بین تکلم و خطاب اندک است. به همین دلیل در قرآن کریم التفات از خطاب به تکلم یافت نمی‌شود و از تکلم به خطاب نیز نادر است. اما چهار مورد باقی مانده فراوان است.

- بلاغیان برای هر یک از موارد شش گانه التفات توجیهاتی ذکر کرده‌اند. اما زیبایی‌های بلاغی التفات به همین توجیهات کلی خلاصه نمی‌شود و لازم است هر مورد را در جایگاه خود، مورد بررسی و تیزبینی قرار داد تا زیبایی‌های نهفته در آن‌ها مشهود گردد.

- برای فهم بهتر بلاغت التفات در آیه قرآن کریم، لازم است به آیات پیش و پس از آن توجه کافی نمود تا در فضای حاکم بر عبارت و سیاق قرار گرفت.

- توجه به التفات، اختلاف قراءات را توجیه پذیرتر می‌کند.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ۱- آلوسی بغدادی، روح المعانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، [بی تا].
- ۲- ابن جنی، المحتسب، المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية، [بی تا و بی جا].
- ۳- ابن عاشور، التحرير والتنوير، بیروت، ۲۰۰۰ م.
- ۴- أبو حیان الأندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحيط، بیروت، ۱۹۸۳ م.
- ۵- أبو السعود، محمد بن عمادی، إرشاد العقل السليم إلى المزايا القرآن الكريم، بیروت، دار إحياء التراث العربی، [بی تا]
- ۶- تفتازانی، شرح المختصر، تهران، [بی تا]
- ۷- جرجانی، علی بن محمد، التمریفات، بیروت، [بی تا]
- ۸- حسین، عبدالقادر، فن البلاغة، بیروت، ۱۹۸۴ م.
- ۹- خطیب، عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، بیروت، ۲۰۰۳ م.
- ۱۰- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، بیروت، ۱۹۹۷ م.
- ۱۱- سعد محمد، احمد، التوجيه البلاغي للقراءات القرآنية، قاهره، ۱۹۹۸ م.
- ۱۲- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، بیروت، ۱۹۷۳ م.
- ۱۳- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، بیروت، ۱۹۸۳ م.
- ۱۴- فخر رازی، التفسیر الکبیر، [بی تا و بی جا].
- ۱۵- قرطبی، محمد بن أحمد، الجامع لأحكام القرآن، بیروت، ۲۰۰۵ م.
- ۱۶- هاشمی، احمد، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البديع، تهران، ۱۳۷۹ ش.